

دهن کجی یک پرچمی به تاریخ

دوستان و خوانندگان پورتال فخیم «افغان - جرمن - آنلین» شاید به خاطر داشته باشند ، که دو هفته قبل یک نبشته مختصر از این قلم زیر عنوان « پاسخی پیشنهاد گونه خدمت آقای ربانی بغلانی » در همین پورتال به نشر رسید . آن نبشته که در دفاع از حقانیت مبارزه آزادیخواهانه مردم ما علیه مزدوران روس اعم از جنایت کاران خلقی و میهن فروشان پرچمی و افشای عمق « فوق ارتجاعی » احکام و فرمان های اداره های مستعمراتی و استعماری غلامان روس در افغانستان بود ؛ خشم آقای «ربانی بغلانی» را چنان برانگیخته ، که لهیب آن خشم به علاوه من ، به قصد سوزانیدن ، دامن پر بار پورتال فخیم «افغان - جرمن - آنلین» را نیز به زعم ایشان در آتش کشانیده است . نبشته « پاسخی پیشنهاد . . . » که از همه اولتر به آدرس ماهنامه « اندیشه نو » ، یعنی نشریه ای که جناب « ریغلانی » از طریق آن می خواهد خود را اعاده حیثیت نموده و در صورت امکان دوباره به جارچی گری به اصطلاح « حزب دموکراتیک خلق افغانستان - حدخا » و میراث خواران آن استخدام گردد؛ فرستاده شده بود ، با تاسف روی دلایلی که به گردانندگان آن ماهنامه من جمله شخص آقای « ریغلانی » از همه بهتر معلوم است و ماهنامه « روشنگر » اقبال نشر نیافت ، به ناگزیر به آدرس چند سایت فرستاده شد . این که آن نبشته در « پورتال » نامبرده امکان انتشار یافت ، ضمن پذیرش امتنان امید است از این که به خاطر نبشته من مورد اهانت قرار می گیرند ، ناراحت نگردند . زیرا این قلم را اعتقاد بر آن است که اهانت و سنگ دشمنان مردم خوبترین هدیه ای است که می تواند یک فرد و یا یک نهاد وفادار به حفظ منافع مردم ، در جریان کار و پیکار انسانی اش ، از دشمنان مردم دریافت دارد . واه از آن روزی ، که دشمنان مردم به ما به به ، شادباش و دست مریزاد بگویند ، در چنان حالتی است که باید به حال خود گریه ای سرداد از نوع گریه افلاطون .

جناب شان که به مرده بودن خود و حزب شان در هر صورت اذعان دارند ، بدون آن که به تایید و یا تردید بحث های قبل پا پیش نموده و متناسب با ادعا های بلند بالای شان در جمعی حقیر تر از خودشان ، به دفاع از جنایات و خیانت های « حدخا » همت گمارند ؛ فحاشی و عملکرد استخباراتی را در پیش گرفتند . آن های که چون من نوعی از « حدخا » به صورت عام و از تقاله خواران تجسم میهن فروشی و ننگ در قرن بیستم در افغانستان یعنی «بیرک کارمل» و باند آلوده دامن آن پرچم «دامن سیاسی و دامن اخلاقی» ، به صورت خاص شناخت دارند به نیکویی می دانند ، که این شیوه بحث و شخصی ساختن مطالب ، به مثابه تبارز ذات پرچمی آقای «ریغلانی» به هیچ صورت خارج از انتظار نمی تواند باشد . فقط نکته ای که در همین مورد باید خاطر نشان جناب شان نمایم این است : هر قدر می خواهید و به هر میزانی که توانایی آن را دارید دشنام دهید و « خادی » گرانه عمل نمایید ، انتقام من از شما و همپالگی های جنایت کار و میهن فروش تان ، در عوض معامله به مثل ، زمانی می تواند بر آورده گردد ، که شما و حزب میهن فروش تان را در ساحه نظر و عمل رسوای خاص و عام ، بیشتر از آنچه هست ؛ بنمایم . این راهیست که انتخاب کرده ام و با اطمینان به حقانیت خود در آن طی طریق می نمایم . شما می توانید خاستگاه فکری و مکتب تربیتی خویش را نمایندگی نمایید ، مطمئن باشید من را از راهی که گزیده ام ؛ باز نخواهید داشت . و اما اندکی هم در رابطه با درفشانی های جدید شان :

همان طوری که یاد آوری نمودم ، پرچمی کهنه کار که عمری را به اعتراف خودش در ساحه فرهنگی به کار اشتغال داشته (به درست بودن و نادرست بودن چنین ادعایی تماس نمی گیرم چه همه می دانیم که دروغ گفته اند) ضمن چند اعتراف تلویحی به حقانیت بحث ها از جانب من ، که در جایش بدان ها تماس گرفته خواهد شد ، سخت تلاش نموده تا در عوض پرداختن به مطالب مطروحه و دفاع از نظر و عمل « حدخا » که موضوع بحث ما می باشد ؛ پرسش هایی را در رابطه با شکل گیری دولت ها به صورت انتزاعی ، جنبش بین المللی کمونیستی ، بررسی عملکرد دولت های کارگری و . . . مطرح و به خیال خودشان این قلم را از ادامه بحث در مورد جنایت ها و خیانت های « حدخا » منحرف نمایند . در همین رابطه باید خدمت ایشان نوشت :

1 - این درست است که تو در مکتب غدر و نیرنگ «بیرک شید» پرورش یافته و اکنون نیز در بین همگان ، ادعاهایی هم داری . اما این نکته را نیز نیک بدان ! تواضع من نوعی باشد سر جایش . تو و امثال تو کوچکتر از آنید ، که بتوانید من را از بحثی که آغاز کرده ام ، به سمت دیگری منحرف نمایید . بیش از 40 سال زندگی سیاسی فعال و شرکت در عالی ترین اشکال مبارزه به من این توانایی را داده است که هدف از شلیک چند مرمی رسام را در ک نموده و به دنبال « نخود سیاه » پاسخ به پرسشهای یک پرچمی پر از « چم » روان نگردم . من و تو در رابطه با عملکرد جنایت کارانه و خابینانه « حدخا » بحث داریم . نخست باید این بحث را به نتیجه برسانیم ، بعد از آن می توانیم به تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی وارد شویم . اگر دلت بسیار هوای بحث در آن ساحه ها را دارد ، هر چه زودتر با صراحت کامل ، ضمن پذیرش حقانیت موضع گیری های من و اعتراف به جنایتکاری و خیانت پیشگی حزب و دولت تان ، به اصطلاح « یار غار » دیروزی ات « زانو

برزمین زده» و از پیش گاه مردم افغانستان به مناسبت جنایت ها و خیانت هایی که انجام داده اید ؛ معذرت بخواهید . به عبارت ساده تر همان طوری که از نشست رویاری برداشت نموده بودید به تعبیر خودتان ؛ توبه نامه بدهید ، باز در آن صورت اگر کار دیگری به غیر از شیر فهم ساختن تو و امثال ات نداشته باشم ، به پرسشهای تان پاسخ خواهم داد بدون آنکه امیدی به اصلاح شما در میان باشد . چه وجدان های خفته ای را که خون یک و نیم ملیون شهید نتواند بیدار نماید، روشنگری فردی چون من نیز نخواهد توانست ارمغانی برای آنها به بار آورد .

آقای بغلانی !

شما که عمری را به گفته خودتان در زمینه های فرهنگی اشتغال داشتید و بنا بر اسناد و شواهد زنده در آغاز فاجعه ثور ، در وزارت « بیداد » آن نظام ضد انسانی ، چوب دست « شرعی جوزجانی » بودید آیا به راستی نمی دانید که بین آنچه شما می گوید یعنی « تندروی ها و اشتباهات » و آنچه به وسیله حزب و دولت تان در عمل پیاده شده یعنی « جنایت علیه بشریت و خیانت نسبت به مام میهن » دریا هایی از خون و ویرانی فاصله است ؟

خود را به فهمی می زیند و یا فکر کرده اید که مردم کاه خورده اند و تفاوت بین آنها را نمی دانند ؟ این که حزب تان در نشست های جمعی خود، حین بررسی از گذشته حزب و دولت و از ه های « تندروی ، اضافه روی ، اشتباهات » و امثال آن را به کار برده است، دلیل آن نمی شود ، که شما نیز بعد از این همه مدت و افشای جنایت ها و خیانت های حزب و دولت تان ، از کشف گور های دسته جمعی گرفته تا اعتراضات زبونانه افراد تان به اشکال مختلف ، از است دوازده هزار نفری امین گرفته تا خاطرات زندانی های از مرگ رسته از زندان های فاشیستی تان، از ویرانی کلبه های دهقانی گرفته تا نابودی کامل زیر ساخت اقتصادی کشور، از عقد قرار دادهای ننگین و اسارت آور گرفته تا نوامیس مردم و مقدرات کشور را در پای استعمارگران روسی انداختن و . . . آن تقاله ها را از نو نشخوار نموده به چشم مردم خاک بپاشید .

آقای بغلانی !

به یقین این را می دانید که کتمان جنایت و خیانت آن هم به بزرگی جنایت ها و خیانت های حزب و دولت تان ، خود جنایت و خیانت دیگریست در حق مردم ، در حق کشور و در حق تاریخ میهن و جهان . شما که در سرتاپای هردو نبشته تان ، تلاش نموده اید تا خود را تافته جدابافته از مجموع حزب و دولت نشان داده ، گاهی نیات نیک تان را به میدان اندازید و زمانی هم اشتغال تان را در عرصه های فرهنگی ، چطور شد که وقتی پای بررسی از گذشته حزب تان به میان می آید زشت تر و رسواتر از آنها به منظور تحریف حقایق پا به میدان گذاشته ، کو هواره جنایت ها و خیانت های حزب تان را « تند روی و اشتباه » معرفی می دارید ؟ باین عمل جنایت کارانه تان چه کسانی را می خواهید حمایت نمایند ، خود و یا کسانی دیگری از حزب را ؟ در غیر آن چطور می شود باور داشت که فردی با وجدان بیدار یک و نیم ملیون کشته ، پنج ملیون آواره ، یک ملیون زن بیوه ، ملیونها طفل یتیم ، 800 هزار معیوب ، کشوری ویران و انباشته از ماین را ببیند و هنوز هم بنویسد « تندروی و اشتباه » . آیا می دانید که شرافت خادمین امپریالیزم در کشور های امپریالیستی در مقایسه با شما و امثال تان به مراتب در همچو مواردی بیشتر است ؟ اگر نمی دانید بروید مطالعه کنید که عکس العمل آنها در قبال ریختن خون یک تن چگونه است . وقتی پلیسی به عمد در جریان یک عمل ، متهم به قتل یک فرد بیگناه می گردد ، وزیر داخله به مثابه آمر مستقیم پلیس از شغل خود استعفاء داده و برای سالیان طولانی نمی تواند در عرصه سیاست تبارز نماید - کشته شدن یک تن از اعضای ارتش سرخ آلمان به دست پلیس و استعفای وزیر داخله آن وقت آلمان - مگر شما چه ؟ با آن همه جنایت ها و خیانت ها هنوز طلبگار هم هستید . و هر جا هم که فرصت برای تان دست دهد ، با برچسب عقب ماندگی به مردم زدن به شکل دیگری سیاست ترورتان را ادامه می دهید .

آقای بغلانی !

شما به دوام تحریف ماهیت عملکرد حزب و دولت تان و آوردن تندروی ها و اشتباهات ، قید زمانی « مرحله اول حاکمیت حزب » را آورده اید . با تمام جدالی که شما « پرچمی ها » با برادران تنی تان « خلقی ها » در این زمینه دارید و از نظر مردم آن جدال چیزی بیشتر از جنگ چند حیوان درنده به خاطر انحصار تصاحب یک لاشه نمی باشد، آیا به راستی معتقد هستید که مشکل فقط در « مرحله اول » بوده و در مراحل بعدی یعنی بعد از استحاله اداره مستعمراتی به یک اداره استعماری و حاکمیت بدون چون و چرای اشغالگران روسی بر حیات و ملمات مردم ، دیگر دنیا گل و گلزار شده به زعم شما هیچ گونه « تند روی و اشتباهی » صورت نگرفته و قطره خونی از بینی کسی جاری نشده است ؟ اگر مطمئن نمی بودم که این تجاهل شما ، امریست عمدی که به نفع استعمارگران و مزدوران بی مقدار آن من جمله شخص جناب عالی صورت می گیرد از صمیم قلب برای تان متاسف می شدم . مگر چه کنم که واقعیت ها تلختر از آنند که ما آرزو داریم .

آقای بغلانی !

به خاطر آنکه بدانید که آن « تند روی ها و اشتباهات » به زعم شما و در واقع جنایت ها و خیانت ها در مراحل دیگر نیز ادامه داشت توجه شمارا به مختصری از یادداشت های « ستر جنرال الکساندر مایوروف »

سر مشاور اعلاى قواى اشغالگروفرمانده عمومى آن قوا در افغانستان از كتاب خاطرات نامبرده نقل مى نمايم، اميد است اين چند سطر در بيدارى وجدان خفته جناب عالى بيشتراز خون يك ونيم مليون كشته افغان موثر باشد:

«در اول وقتى كه در روى چوكى دراز موتر بس نزديك خط رنوى ميدان هوايى هرات افتاده بودم تا زمانى اين مسايل در سرم گشت كه دروازه باز شد من چراغ را روشن كردم و جنرال پتروخالكه را ديدم كه بسيار احساساتى معلوم مى شد .
بيخشيد . . . خبر بسيار مهم است .
بگو .

نجيب وخاد ديوانگى را شروع كرده اند ، اعدام كردن جريان دارد .
اسيران؟

بلى صاحب ، بدون پرسان و محاكمه .
من خبر بودم ، كه داكتر طب نجيب الله بسيار مرد سنگ دل است ولى با وجود اين تصور هم نمى توانستم كه بعد از پخش اوراق تبليغاتى ما كه در آن گفته شده بود : اگر دشمن تسليم شود عفو مى گردد ، باز هم امر اعدام آنها داده شود اين مطلق حيوانيت است .
من مى خواستم كه جلو اعدام ها را بگيرم ولى نجيب به من گفت كه اين امر بيرك است ستر جنرال صاحب ،
آنجا زجر دهند . . .

پيترو خالكه بر روى چوكى خم شد در حاليكه زبانش بند مى شد گفت :
و در مساجد ملاهاى رحيم خدا دست ها را به دعا بلند كرده اند .
اينرا گفت و با هر دو دست روى خود را پيچانيد [پوشانيد] و يك چيغ كوتاه از دهنش برآمد . . .
چوپ [چپ] باش جنرال صاحب حوصله خود درست كن ! زود شو چيريومنيخ را خبر كن و بعدا گوشى تلفون را بدستش دادم كه : زود كن اورا خبر كن . اى بيرك ، بيرك ! حالا معلوم شد كه تو رذيل هستى و چل باز هم ، ما خو تعهد كرده بوديم كه اسيران تسليم شده را چيزى نمى گوئيم خوب گفته اند كه انسان كمزور هم بيرحم است و هم چل باز . . .» (در افغانستان چه مى گذشت؟) صفحه 259-260

اميد است متوجه شده باشيد كه حزب تان در مرحله دوم يعنى آن مرحله اى كه از ديد شما حتى همان «تندروى ها و اشتباهات» نيز در آن صورت نپذيرفته ، با چنان قساوتى به جان اسيران و افرادى كه سلاح شان را به زمين گذاشته بودند ؛ افتاده بود كه دل دشمن مردم افغانستان يعنى جنرال هاى روسى را بر حال زار آنها به رقت آورده بود . اما جناب عالى و همپالگى هاى بى مقدار تان ، براى يك لحظه هم حاضر نيسديد ، تا وجدان خفته تان را بيدار نموده و كوهواره جنائيت هاى حزب تان را « جنائيت » نام گزاريد و هنوز هم انتظار داريد تا من نوعى ، ننگ نثار تان ننمايم ؟ چقدر درست گفته اند آنهايى كه معتقدند : در فرهنگ خود فروختگان واژه اى به نام ننگ وجود ندارد و شما چه مصداق كاملى از چنين حكى هستيد .

2 - مدعى كار فرهنگى ما ، كه درجه فرهنگى بودن ايشان تذكر يافت ، در دوام درفشانى هاى قبلى به صورت صريح به فعاليت استخباراتى دست يازيده و ظايف ناتمام شان را از دوران حاكميت مزدوران روس به زعم خودشان با موفقيت به انجام رسانيدند . و بعد از آن چنين مى نگارند :

« پس از مدتى آگاهى يافتم كه آقاى مشرف در رابطه به نقد گونه اى من با دماغ آتشين مقاله اى مبسوطى نوشته و آنرا نه در نشرية هاى تورنتو بلكه دريكى از سايتهاى كه من از بردن نام آن شرم ميكنم . . .»

در بند نقل شده از نيشته آقاى « ر . بغلانى» صرف نظر از ساير كاستى ها ، يك دروغ و يك اهانت به ديگران وجود دارد . اين كه نوشته اند « نه در نشرية هاى تورنتو» از آن دروغ هاييست ، كه اگر كسى از علت آن آگاهى نداشته باشد ، فكر خواهد نمود : بلى ! مشرف نخواست مقاله خويش را در تورنتو به نشر برساند تا نكند جناب « ر . بغلانى» از آن اطلاع يافته و بدان پاسخ ارائه دارد . آنهايى كه از متن مقاله من « پاسخى پيشهاد گونه . . .» اطلاع دارند به نيكوبى مى دانند ، كه من در چندين جاى مقاله پيشهاد نموده ام تا بحث خويش را به نشرات افغانى انتقال دهيم و به همين منظور ، آنرا اولتر از همه به آدرس يك تن از مسولين ماهنامه « اندیشه نو» و ماهنامه « روشنگر» فرستادم . اين كه « اندیشه نو» چرا آنرا چاپ نمود ، به علاوه آنكه مسوليت آن متوجه من نمى باشد ، به صورت مستقيم اين مسوليت بر مى گردد به آقاى « ر . بغلانى» كه يكي از اعضاى بانفوذ در هيات تحرير آن نشرية مى باشد .

آقاى بغلانى !

ببايد در تمام عمرتان براى يك بار هم كه شده صداقت به خرچ داده و جرئت نماييد و نوشته خودتان را با پاسخ من در نشرية مربوطه تان نشر نماييد ، شما كه فكر مى كنيد حق به جانب شماست و از طرف ديگر آن فعاليت هاى استخباراتى تان بايد كارگر بيفتد ، بهترين محك براى تثبیت صحت و سقم چنين قضاوت و عملی همين محیطی می باشد ، كه هر دوى ما در آن زندگى مى نماييم ، آنرا نشر نماييد تا ديده شود ، كه مردم له ويا

علیه کدام قضاوتی موضع گیری خواهند نمود . اگر واقعا همت دارید بیایید تا این بحث را در همین تورنتو واز طریق ماهنامه خودتان به پیش بریم . در غیر آن ، خودستایی رادرجایی پیشه نمایید ، که کسی از شما وسوابق نفرت انگیز تان اطلاعی نداشته باشد .

و اما در رابطه با سایتی که از بردن نام آن شرم دارید، باید نوشت:

نخست از همه خوشحال هستم که از دهن یک پرچمی کلمه « شرم » را می شنوم ، چه تا امروز به علاوه من هزاران هزار را اعتقاد بر این بوده هست که در فرهنگ « پرچم» واژه « شرم» هیچ وجود ندارد . چه اگر چنان واژه ای در فرهنگ آنها وجود می داشت بعد از آن خطابه غرا در پارلمان و تقدیس از شخص پادشاه آن وقت افغانستان ، بعد از خیانت به ولینعمت خود « داوود» ، بعد از خیانت به رفقای حزبی در «مرحله اول» ، بعد از آوردن قشون سرخ و حاکم ساختن روسها بر مقدرات کشور در مرحله دوم ، بعد از معامله گری های متواتر با اسلام سیاسی در مرحله سوم و سر انجام بعد از افتیدن در زیر پای امپریالیزم جنایت گستر امریکا و شرکاء حداقل از همام شرمی که ادعا می نمایند آب شده به زمین فرو می رفتند و بیشتر از این با دیده درایی به تاریخ دهن کجی نمی نمودند . مگر با تاسف کردار آنها نشان می دهد که شرم آنها در انجام عمل نیک و همسویی با فرزندان وطن است . که اگر این طور نمی بود در رابطه با پورتال فخیم « افغان –جرمن- آنلاین» چنان قضاوتی نمی نمود .

آقای بغلانی !

با آنکه سایت « آریایی» به صورت عمده پاتوق جنایت کاران و خابینین اسبق « حدخا» است ، مگر من هیچ گاهی به خود حق نمی دهم تا مجموع سایت را توهین نمایم ، و حتی چنانکه خواهید دید از آن سایت در همین نوشته نیز بهره لازم را برده به نویسنده مقاله مورد استفاده سلام های رزم خویش را ابراز می دارم . اینکه شما بر پورتالی که روزانه بیش از 7 هزار تن از آن دیدن می کند ، با چنان کین توزی می تازید ، از شان پورتال چیزی کم نمی کند . چه با اطمینان شما هم این ضرب المثل را شنیده اید: «به لق لق سگ دریا مردار نمی گردد» .

3 - در رابطه با نفشردن دست دوستی تان ، که از قرار معلوم به رگ « غیرت پرچمی گرانه » تان برخورده و چه بسا بیشترین عامل فحاشی های تان همان بوده باشد ، با عرض معذرت باید بنویسم : باز هم اشتباه نموده اید . زیرا من پیشنهاد دوستی شما را به سخریه نگرفته ام ، بلکه از فشردن دست دوستی تان ابا و ورزیده ، اگر زیاد آزرده نمی شوید ، باید بنویسم که از انجام چنان عملی کراهت نشان داده ام . کراهت به خاطری که ، تا امروز ، خلاف شما و هم قطاران تان که دست در دست هر متجاوز ، جنایت پیشه و خیانت کاری گذاشته اید ، این دست فقط به طرف دست مردم افغانستان و دوستان واقعی آنها به منظور تجدید پیوند و دوستی دراز گردیده ، و با اطمینان تازنده هستم هیچ گاهی به دست دشمنان مردم ما تماس حاصل نخواهد نمود .

این رسم ماست که فقط به دوستان مردم در بند افغانستان دست دوستی دراز نمایم در حالی که با انزجار کامل از فشردن دست دوستی دشمنان مردم خود ابا و می ورزیم . شما با دفاع از جنایتها و خیانتها ی « حدخا» ، در صف مردم و دوستان آن قرار ندارید تا دست دوستی تان فشرده شود ، عکس قضیه شما ، با این عمل سخیف تان بار دیگر « تویه» شکسته و به همان جایگاه اصلی تان که صف دشمنان مردم است استقرار یافته اید و نباید از من نوعی انتظار داشته باید تا دست دوستی شما را بفشارم .

و اما این که شما کسی را دشمن خطاب نمی کنید ، من آنرا به « بودای » بی آزار بودنتان منوط نمی دانم بلکه گذشته از جبن ، آنرا متأثر از تربیت پرچمی گرانه و مزدور منشانه مجموع حزب تان می دانم . چه به نقل از قدوس غوربندی که گفته است برای «ببرک» دوست و دشمن داریم در سیاست وجود نداشت ، شما نیز که در خوان نعمت «ببرک» بزرگ شده اید، نمی توانید با کسی دشمنی نمایید درست همان طوری که قادر نیستید با کسی دوستی نمایید . چه دشمنی به علاوه گریزه لازم به خط فکری روشنی نیز نیاز دارد . آنهایی که در زمان قدرت شوروی اشغالگر خود را آته ایست - در صفحه 261 کتاب نامبرده در بالا ، ببرک شیاد خود را بی خدا اعلام داشته کشتار مردم را به وسیله نجیب با آن توجیه می نماید - اعلام داشته و هزاران هزار انسان بی گناه مارا صرف به جرم داشتن عقاید اسلامی و خواندن چند رکعت نماز در روز ؛ اعدام ، بمباردمان و یا به آوارگی سوق دادند، امروز که دیگر نه شوروی وجود دارد و نه هم جیروتی از همان قماش ، نمی توانند به جز در یوزه گری اسلام سیاسی و نوکری مستقیم امپریالیزم امریکا و شرکای جنایت کار وی ، کار دیگری پیشه نمایند .

اعلام این دشمنی از طرف من تازگی ندارد ، از 4 دهه بدین سو شما را دشمن مردم خود دانسته و در حد توان ، در مقابله با شما پا فشرده و در آینده نیز چون هزاران دیگر با خواهم فشرد . شما این موضع گیری من را از همان دیدار حضوری هم می توانید به خاطر بیاورید . من در آنجا خلاف میل میزبان که نمی خواست ، اسباب رنجش و آزرده گی شما را فراهم آورم ، در رابطه با حزب تان با صراحت موضع خویش را چنین اعلام داشتم : الف : تمام مقامات تصمیم گیرنده حزبی و دولتی فاجعه آفرینان ثور ، تا سطح کمیته های ولایتی و مجالس ولایتی باید به خاطر جنایت ها و خیانت های که انجام داده اند به پاسخ گویی کشانیده شوند .

ب : آنهایی که در نهاد های امنیتی (وزارت دفاع ، وزارت امنیت دولتی - اعم از خاد ، کام واکسا- وزارت داخله) ، چه سیاست گزار و چه هم فعال بوده اند باید به پاسخ گویی کشانیده شوند .

پ : صفوف عادی حزب در صورتی که به صورت مستقیم ویا غیر مستقیم باعث قتل ، نابودی ویا تجاوز به نوامیس مردم نشده وشاکی خصوصی از آنها به همان دلایل وجونداشته باشد وحاضر باشند با انتقاد صریح از گذشته نکبت بار شان از پیشگاه مردم معذرت خواسته صداقت شان را با افشای هر چه عمیق تر وگسترده تر جنایت ها وخیانت های حزب ودولت « حدخا» به اثبات برسانند ، می توانند به آن امیدوار باشند ، که از حقوق کامل یک شهروند آزاد بهره مند گردند .

آقای بغلانی !

امید است آن دیدار حضوری را به خاطر داشته باشید . از آن جایی که شما در طی آن دیدار ضمن پذیرش مواضع این قلم ، نفرت عمیق تان را از حزب ودولت تان ابراز داشتید وبا من در بسا موارد همنوا گردیدید؛ مشکلی به خاطر ادامه سلام وعلیک بعدی ما وجود نداشت . مگر زمانی که شما از نوبه دفاع از خیانت وجنایت می پردازید از من متوقع نباشید ، تا دوستی تان را پذیرفته واز آن ابراز انزجار ننمایم . احترام وصمیمیت من نسبت به افراد مستقیما متناسب است ، به درجه وفاداری آنها به حفظ منافع مردم وکشور . بدان معنا که خلاف برداشت ایدئالیستی شما نه از کسی به صورت مادرزاد متنفذ هستم ونه هم به کسی قبل از شناخت می توانم دست دوستی دراز نمایم . هر گاه کسی در کنار مردم قرار داشته واز خدمت صادقانه به آنها دریغ نرزد ، افتخار می نمایم که او را دوست خود خطاب نمایم ، در غیر آن از ابراز واعلام دشمنی نیز هرگز ترسی نداشته ونخوام داشت .

این که گفته اید کسی را دشمن نمی دانید ، اگر از حق نگذریم نیازی هم به آن ندارید . چه شما در مکتبی پرورش یافته اید ، که همیشه خنجر از پشت زده است . در نتیجه با چنین منشی نیازی به اعلام دشمنی با کسی ندارید . زیرا همان اعلام دوستی تان در نفس خود دشمنی را نیز با خود حمل نموده وحتی پوششی می شود برای کتمان دشمنی .

4- نمی دانم تحال کسی از دوستان وآشنایان تان به شما گفته است ، که اگر جناب عالی ورزشکار می بودید ، از بازی شما مربی ومجموع تیم مقابل بیشتر شاد می بودند تا تیم ومربی خودتان ویا چطور؟ هرگاه کس دیگری دراین رابطه به شما تیریک نگفته است ، به من این اجازه را بدهید تا به شما از صمیم قلب برای گول هایی که به دروازه خود می زنید ؛ تیریک عرض نمایم . اگر باور ندارید باردیگر « فحشنامه » تان را مرور نمایید ، مطمئن باشید بعد از مرور مجدد با من هم عقیده خواهید شد .

گذشته از پاس های عالی که برای من دادید وبدان وسیله امکان افشای هرچه بیشتر حزب ودولت جنایت کار ومیهن فروش تان مساعد گردید ، با یاد دهانی سالهای قبل از فاجعه ثوروسالهای تسلط اسلام سیاسی در واقع دوگول « مستقل» به دروازه خود وارد نمودید .باور کنید من هیچ تصمیم نداشتم تا کارنامه ننگین حزب تان را به قبل از فاجعه ثور وبعد از سقوط جلااد خاد ؛ ادامه دهم ، مگر تذکر شما در هردو باب ، این قلم را برآن میدارد ، تا ارزیابی از عملکرد حزب تان را از ایجاد تا اکنون گسترش داده ، شما ویا هر کسی از رفقای تان را که نسبت به شما از سواد سیاسی بیشتر برخوردار باشد ، به منظور بررسی از حیات حزب تان در زمینه نظر وعمل ، به مصاف طلبیده نگذارم بیشتر از این آن کار نامه های « درخشان!» به فراموشی سپرده شوند .

واما در رابطه با مورد اول :

من فکر می نمودم که بعد از 40 سال فعالیت حزبی آن هم به ادعای خودتان در عرصه فرهنگی وداشتن نقش برانزنده درگرداندگی « روس نامه » های مزدوران روس ، شما آنقدر توانایی داشته باشید، که درجمله « اگر قرار باشد صرف به خاطر رفع حجاب وبرخی اصلاحات روبنایی دیگر» هم معنای حرف « اگر» را که شرط را می رساند ؛ بدانید وهم درفهم معنای قید« صرف» دچار مشکل نگردید . ازاین که برداشت من ازسطح فهم شما ناقص بود ، عذر وتقصیر . از این به بعد خواهم کوشیدتا متناسب بافهم افراد« امی » من جمله شما بنویسم . برای آنهایی که حد اقل سواد سیاسی را دارا هستند ، حرف شرط « اگر» وقید « صرف» چنان معنا می دهد ، که در مطلب فوق فقط یک بخش از عملکرد دولت آنهم به صورت مشروط مورد نظر بوده وبه هیچ صورت نویسنده نمی خواهد ، تمام کارنامه آن دولت را در آن بحث مطرح نماید .

آقای بغلانی !

یاددهانی از دوران ریاست جمهوری «پرز دینت داوود» به وسیله شما تنها گولی است به دروازه خود ، بلکه تقی است روبه بالا . شما خود خوب می دانید که از آغاز تدارک کودتای 26سرطان « حدخا» به ویژه جناح پرچم ، به استناد نوشته های دست اول کودتاچیان آقایان غوث الدین فایق ، داکتر حسن شرق ، دگر جنرال نبی عظیمی ، عبدالحمید محتاط وبرخی نویسندگان دیگر ، در آن نقش داشته ودر نخستین کابینه ریاست جمهوری « پرز دینت داوود» وزارت خانه های متعددی به وسیله پرچمی ها ومتحدین شان اشغال شده بود . لذا به جرئت می توان نوشت هر آنچه در آغاز کودتا رخ داد ، بیشتر از آن که بازتاب عملکرد رییس دولت باشد ، بازتاب جنایتهای سازمان یافته مزدوران روس بود . از موارد آشکار آن می توان به قتل « میوند وال » اشاره نمود .

از آن گذشته « داوود» هر طوری که زیست و هر عمل نیک ویدی که انجام داد ، به یقین تاریخ در مورد آن قضاوت خود را خواهد نمود؛ اما نباید این حقیقت را فراموش نمود که مرگی داشت از سنخ آزادگان ، مرگی که فقط انسان های آزاده می توانند به اوج و عظمت معنای دست یابند، چیزی که برای مزدورانی از قماش شما به صورت مطلق قابل فهم نیست . جادارد در همین رابطه با آوردن نبشته یک تن از نویسندگان سایت « آریایی» به بحث خویش ادامه دهیم :

« حال آنکه درحقیقت امر بخاطریکه دراین کشور آن رادمرد توانای که بیاید وبدور از همه تعصبات و وابسته گی ها سینه را سپر و فکر را درجهت استخراج معادن و کاریابی بمردم هدف قراردهد؛ یا نبوده یا اگر بوده نتوانسته ویا نگذاشتند که به چنین امری دست یابد ؛ قصور و کوتاهی از آن ماست واین است که تمام قبایل چه حاکم و چه محکوم ؛ چه بزرگ و چه کوچک محروم از دسترسی به یک زندگی حتی درسطح پائین قرارداریم ؛ اینکه کلمه نگذاشتند را ذکر نمودم بطور مثال ونسبی (شهید محمد داودخان) اندیشه بهتری داشت که دیدید بچه سرنوشت مبتلاشد وناپای مرگ هم درکنار فامیل وفرزندان خود از مقاومت دست نکشید وتسلیم نشد ؛ وتسلیمی را لکه ننگ برحین خود دانست وبحق که می بایست کلمه غیرتمند وشهید را برایش یاد نمود وبراستی که این بیت معروف به حضرت امام حسین علیه السلام را که (جان داد ونداد دست در دست یزد) را ؛ جزء مفکوره داودخانی نامید.» سایت آریایی - نور احمد رجاء 2008/01/19

آقای بغلانی !

پیشنهاد من این است که لطف نموده مقاله آقای « رجاء» را از سرتاپا به دقت مطالعه نمایید ، به علاوه موضوعات دیگر ، به درک شما از میزان محبوبیت حزب تان در نزد مردم نیز ممد خواهد بود . به خصوص اگر وقت داشته باشید لطف نموده ، تمام مواردی که شما «مزدوران روس» نامیده شده اید را نیز محاسبه نمایید . در آن صورت خواهید دید که این تنها « مشرف» نیست که شمارا مزدور روس معرفی می دارد ، بلکه هستند هزاران و صدها هزار دیگر که باوی در همین وجه تسمیه هم عقیده بوده ، شما را متناسب با عملکرد مزدور منشا تان مشخص می سازند .

و اما در رابطه با گول خودی دوم تان :

شما کوشیده اید بخش کوچکی از حمام خون کابل را که بعد از استتاله قدرت فاجعه آفرینان 7 ثور به 8 ثور به وجود آمد ، ترسیم نموده به زعم خودتان این قلم را مورد حمله قرار دهید . آیا هیچ از خود پرسیده اید که این قلم را به کردار منادیان اسلام سیاسی چه ؟ مگر آنها متحد دیروزی ، امروز و یا فردای من اند ، که می خواهید طعنه جنایت های آنها را به رخ من بکشید . آخر این چه نوع طرز بحث است . اسلام سیاسی دیروز متحد « حدخا» بوده و امروز نیز به اصطلاح مردم هر دو از یک مخرج مشترک « جبهه متحد» بادبیرون می دهند ، با آنها می خواهید جنایات آنها را به رخ من بکشید . این که گفته اند خجالت چیز خوبیست درست گفته اند ، با تا سف که شما از آن بی بهره هستید . در غیر آن به یقین از آوردن چنان مثالی پر هیز می نمودید . مگر این که ببینیم که شما به علاوه تبحر در زدن گول خودی ، به نوعی خود آزاری نیز دچار می باشید . خود آزاری که ، از افتیدن زیر چوب دیگران لذت ببرد .

شما وسایر مزدوران روس هر قدر بکوشید قادر نخواهید شد تا تاریخ را واورنه جلوه دهید . از پیر تا جوان واز زن تا مرد همه میدانند ، که در هنگام استتاله قدرت 7 ثور به 8 ثور 1371 ، « حدخا» در کل به دو قسمت منقسم شده بود ، بخشی مرکب از سلیمان لایق ، وطنجار ، رفیع ، منگل ، و صدها مزدور دیگر از همان قماش، خود را به تجسم ننگ و نفرت ، یکی از نمایندگان رسوای اسلام سیاسی یعنی « گلبدین حکمتیار» و بخش دیگر مرکب از وکیل ، بریالی ، شخص ببرک ، نبی عظیمی ، رشید دوستم و صدها خیانت کار دیگر از همان قماش من جمله جناب عالی ، به نماینده دیگری از اسلام سیاسی که در همطرازی دست کمی از « گلبدین» نداشت یعنی « احمد شاه مسعود» میهن فروش ، تسلیم نموده تحت قومانده اسلام سیاسی به کشتار بی دریغ مردم افغانستان دست یازیدند . حمام خون کابل محصول مشترک ونتیجه اتحاد عمل مزدوران روس ومزدوران امریکا وپاکستان بود . از آنرو یاد دهانی از آن همان تف سربالاست ، که محل فرودش از قبل روشن است .

به همین سان ، آن همکاری در تمام دوران سیاه حاکمیت طالب ادامه داشته و اکنون نیز تمام بخشهای « حدخا» در همسویی وهم آهنگی کامل با بخشهای متعدد اسلام سیاسی در پای استعمار گران ناتویی سجده عبودیت به جا می آورند . اگر می توانید یک تن از رهبران ویا کادر های « حدخا» ی دیروز را نشان دهید ، که مستقل از ارتباط با بخشهایی از اسلام سیاسی، اعم از مسعود پرستان چون جناب عالی وحکمتیار پرستان چون تنی ها ،

به کار مبارزاتی خویش ادامه بدهد ، لطف نموده حداقل نهاد آنها را نام ببرید ، تا سرانجام میراث دار و میراث خوار حقیقی « حدخا» مشخص گردد . افرادی چون جناب عالی پروسه سقوط آزاد تان در آغوش اسلام سیاسی آن قدر عمیق و سریع بوده که به خاطر خوشنودی ارواح خبیثه « مسعود ربانی ویا حکمتیار ملاعمر» حتا حاضرید به خدای دیروزتان یعنی « لنین » نیز دشنام دهید ، چنانچه شما در همین فحشنامه علیه من ، بدان دست یازیده اید . **از این پرویی بچه ببرک کم ات** « دست مریزاد!!» .

هرگاه می خواهید به راستی میزان محبوبیت خویش را اندازه بگیرید ، از من برای شما چلینج، در هر جایی که مناسب می دانید از پوهنتون کابل گرفته تا پل باغ عمومی وازمسجد تورنتو گرفته تا مسجد پل خشتی ، فقط برای دودقیقه با هویت یک پرچمی روی استیژ برآمده از کارنامه اعمال تان دفاع نمایید ، در آن صورت خواهیم دید که معنای خشم مردم که گفته اند « تجلی از خشم خداست»، چیست وچگونه تبارز خواهد یافت . این گز واین میدان . تو که تا هنوز نمی توانی در حد فردی جرئت تبارز داشته باشی وبه همان ضرب المثل معروف موش گونه در اطراف لاشه های شیر های مرده وخواهیده جست وخیز می نمایی ، متوجه باش این جست وخیز ها را در جایی بنما ، که از تو شناخت نداشته باشند ، ورنه کافیسیت بابر داشتن لاشه ، جثه کوچک و ناتوان جناب عالی بر ملا گردیده و باز هم تورنتو به خاطر ترس از خشم مردم ، برایت گورستانی گردد ، پل چرخی گونه .

5 – با وجود آن که در پرسش هایتان ، پاس های خوبی داده اید که می توان از آنها به غرض تادیب بیشتر تان سود جست ، مگر روی همان دلیلی که در اول متذکر گردیدم ، تا رسیدن به یک نتیجه در بحث کنونی «بررسی جنایتها وخیانت های حزب و دولت تان در تمام دوران حیات نکبت بار آن» از طرح آنها خودداری جسته ، از شما می خواهم که اگر به درستی راهی که رفته اید ایمان دارید ، همین بحث را در «اندیشهءنو» به پیش برید . با تمام اینها حیف است روی یک نکته دیگر مکث صورت نگیرد . وآن هم ادعای مستقل اندیشی شما از حزب تان می باشدچنانچه نوشته اید:

« . . . بدنیست برای اطلاع مزید شما برسانم که من خوشبختانه نه عضو کمیته ی مرکزی بوده ام ، نه مامور عالیرتبه ی دولت، نه عضو خاد، نه افسر اردو، نه پلیس ونه هم منشی کمیته ی ولایتی یا ناحیوی که در بگیر وبنند و عملیاتهای جنگی سهمی داشته یا دستم به جان و مال وناموس کسی دراز شده باشد . من بحیث یک فرد مستقل اندیش، بیرون از هرگونه فراکسیون بازی و رهبر پرستی زیسته و درپوزه گر درگاه هیچ رهبری نبوده و بحیث کادر فرهنگی ایفای وظیفه کرده ام. . . »

با آن که دوستان دیروزی تان در درستی ادعای تان شک دارند ، وبا صراحت ابراز می دارند که شما دریک مرحله از حیات تنگین حزب ، عضو علی البدل کمیته مرکزی حزب بودید ، مگر من دراین نبشته فرض را برآن می گذارم که شما راست گفته اید ودر آن مقام ها موقعیت نداشته اید . مگر نمی دانم که آیا متوجه آن کلمه « خوشبختانه» در جلو مشاغل و موقعیت های تشکیلاتی که از آن نام برده اید ، شده اید وپانه ؟ آوردن آن کلمه در پیشاپیش آن موقعیت های تشکیلاتی و دولتی ، به خودی خود می رساند که شما نمی خواهید با آنها هم هویت باشید . از آن جایی که خود دلیل این تنفر راننوشته اید می توان حدس زد که ممکن یکی از دلایل آن در پهلوی ترس از حساب دهی ، توافق تلویحی تان با من باشد ، که آنها همه مشتی جنایت کار وخیانت پیشه بوده وهم هویتی با آنها لکه ننگیست نازدودنی بردامن یک انسانی که ادعای شرافت ووجدان می نماید . حال اگر غیر ازاین باشد خود می توانید مشرح در «اندیشه ء نو» توضیح دهید تا درکنار من دیر فهم سایرین نیز برآن آگاهی یابند .

و اما این که نوشته اید « یک فرد مستقل اندیش » ، با اجازه باز هم دروغ گفته اید وآن هم به دودلیل :
الف – در صحبت حضوری که باهم داشتیم ، بعد از آنکه من در رابطه با مسوولیت فردی افراد در تصمیم گیری ها صحبت نمودم ، از شما تقاضا نمودم تا اندکی راجع به فضای درونی حزب ، میکانیزم درونی آن و حقوق دموکراتیک افراد حزبی در درون حزب معلومات دهید . شما به خاطر تیرئه خود وافرادی مانند خودتان ، ضمن محکوم نمودن فضای فاشیستی درون حزب به صراحت اعلام داشتید که در داخل حزب هیچ گونه روابط و حقوق دموکراتیک وجود نداشته ، آنها « مقامات» فیصله ها را آورده واز اعضا فقط امضاء جمع می نمودند . این حرف آن روز تان به خاطری مورد قبول قرار گرفت ، که از جانبی با ماهیت یک حزب مزدور ووابسته همخوانی داشت واز جانب دیگر قیل از شما حتا رهبران تان به این فضای ضد دموکراتیک اعتراف نموده بودند ساز خوانندگان عزیز تمنا دارم تا به خاطر ایقان به صحت این ادعا ، کتاب دستگیر پنجشیری را که تحت عنوان « ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان» به چاپ رسیده است روی دست گرفته ، در جلد اول هنگامی که نامبرده به نمایندگی از دفتر سیاسی و دولت « حدخا» ، زندانیان جنایی را از زندان دهمزنگ آزاد می نمایدبه مکالمه میان وی وزنده یاد« بحرالدین باعث» عطف توجه نمایند به علاوه در همان جلد ، وقتی جریان درگیری میان « تره کی» و « امین» را توضیح می دهد و سر انجام کارش

به تشناب می کشد ، را نیز بادقت بیشتر مطالعه نمایند . در هر دو مورد به وضاحت خواهند دید ، که روابط درونی حزب، هیچ گونه مناسبتی با روابط دموکراتیک نداشته ، اختناق فاشیستی یک مناسبات مزدورمنشانه را حاکم گردانیده بود - اما وقتی امروز شاگرد ببرک قلم برمی دارد و ادعا می نماید که گویا در حزب از استقلال اندیشه و تفکر برخوردار بوده است ؛ یاباید بپذیرد که امروز دروغ گفته و در نتیجه از **که تا مه** حزب در تصمیم گیری های جنایتکارانه و خابینانه حزب سهیم و می باید به پاسخ گویی کشانیده شوند ؛ و یا این که بپذیرد که امروز دروغ گفته ، علت آنرا خود مشخص سازد .

ب - هرگاه حق داشته باشیم که فعالیت در یک حزب را صدها بار کوچکتر و ساده تر ساخته و آنرا به یک تیم ورزشی مانند فوتبال مقایسه نماییم ، در آنجا خواهیم دید که بازی کنان در جریان بازی باتمام آزادی عمل و استقلالی که در پیاده کردن تاکتیک ها دارند ، و هر یک از آنها موظف است تا با بالاترین انرژی ، هوشمندی و درایت در میدان مبارزه حاضر شود ، هیچ یک نمی توانند زیر عنوان آزادی عمل و استقلال اندیشه ، در تقابل با تیم خود قرار گرفته و به تیم خود گول بزنند . عکس قضیه تمام اعضای تیم موکلف اند تا تمام توان و انرژی خود را به خاطر تحقق هدف تیم ، که پیروزی برای خود و تحمیل شکست ، هر چه سنگین تر بهتر ، برای حریف است به کار برده ، ادغام فرد را در جمع و حمایت جمع را از فرد متحقق سازند . یا به عبارت ساده تر یکی برای همه و همه برای یکی ؛ باشند .

حال از مثال خویش برگردیم به زندگی حزبی « مستقل اندیش » ما .

آقای بغلانی !

من در مقاله قبلی نیز متذکر شده بودم که شما در درک کلمه استقلال مشکل دارید ، اگر با عصبانیت برخورد نمی کردید ، جا داشت تا قبل از ارسال فحشنامه به آدرس من از طریق سایت « آریایی » اندکی در آن رابطه تعمق بیشتر می نمودید . شما وقتی از استقلال اندیشه حرف می زنید ، آیا متوجه هستید که با در نظر داشت رابطه دیالکتیکی عمل و اندیشه و دوران « عمل - اندیشه - عمل » چه می خواهید بگویید ؟ اگر نمی دانید بعد از این ، حرف را مطابق ذهن تان بزنید و اگر می دانید ، می توانید استقلال اندیشه خود را از حاکمیت جنایت کارانه و خابینانه « حدخا » روشن کنید . باز هم به صورت مثال : تمام حزب و دولت می کوشیدند تا به هر قیمت ممکن حاکمیت مستعمراتی ، استعماری ، و باز هم مستعمراتی را در افغانستان اسقرار بخشند ؛ استقلال شما در این روند کجا بود ؟ آیا می توانستید خلاف مجموع فیصله ها و خط حاکم حزب و دولت در جهت تضعیف آن حاکمیت گامی بردارید ؟ آیا می توانستید در همان ساحه فرهنگی ؛ وقتی تمام نشرات حزب و دولت پیروزی های شان را جشن گرفته از بام تاشام ، دست آوردهای حزب و دولت را به آسمانها می رسانیدند ؛ شما از جنایاتی که در حق مردم رواداشته شده و هزاران هزار انسان را نابود و به همان تعداد خانواده را ویران نموده است ، چیزی بنویسید ؟ اگر نوشته اید لطف کرده بگویید در کجا ؟ در غیر آن مثل همیشه طفره رفته ، بیش از این دروغ نگویید . شما که کار فرهنگی نموده اید به یقین با این گفتار سعدی آشنایی دارید : « **دروغ آدمی را کند شرمسار ، دروغ آدمی را کند بی وقار** » . این درست که در فرهنگ پرچم ، واژه شرم وجود ندارد ، با آنهم مگر مرض دارید ، که روز تاروز خود را ذلیل تر و حقیر تر می سازید ؟

به علاوه شما که خودبا تبختر ادعا دارید که در ساحه خدمات فرهنگی اشتغال داشتید ، از چه زمان با تعریف عام قبول و جوه دوگانه دولت « سیمای قهر دولت و سیمای فریب دولت » فاصله گرفته و به کشف جدیدی نایل شده اید ؟ از کدام زمان تا اکنون در یک اداره معین ، کار در داخل بخشهایی از سیمای قهر دولت قبیح و ننگین بوده و اشتغال در بخش فریب آن مقبول و پسندیده ؟ مگر ارتش ، خدمات امنیتی و پلیس چه می خواست که « حقیقت انقلاب ثور ، پیام » و سایر نشرات وابسته به دولت مزدور آنرا نمی خواستند ؟ مگر نه این بود که آنها بمب می ریختند ، قریه ها و مزارع مردم را به آتش می کشیدند ، آدم می کشتند و شما همه را کتمان نموده ، خبر آنرا با تیتر « مارش پیروزمند مردم به حمایت از انقلاب برگشت ناپذیر ثور » به چاپ رسانیده بر بالای گورهای خونین مردم مجالس رقص و پایکوبی برگزار می کردید ؟

آقای بغلانی !

می بینید که در یک نظام ضد انسانی ، جنایتکارانه و میهن فروش به همان اندازه که اشتغال در نیروهای امنیتی رژیم قبیح و ننگین است ، کار در سایر موسسات آن نیز همان قباححت را دارد . شما نمی توانید خود را در زیر چتر خدمات فرهنگی بپوشانید ، شما از طریق اداره یکی از ارگان های فریب از بام تاشام مردم فریبی کرده اید و باید پاسخگوی اعمالتان باشید . اگر امروز در جوی که میدان داران آن ، درکل متشکل از خابینین و جنایت کاران جنگی اند برای شما و امثال تان فضای تنفس مجدد آنهم در پناه اسلام سیاسی و خدمت به نیروهای اشغالگر به وجود آمده ، نباید بدان معنا تعبیر نمایید که گویا مردم حافظه شان را از دست داده و دیگر با شما حساسی ندارند . مطمئن باشید روزی می رسد که شما و امثال شما به پاسخگویی فراخوانده شده و ثمره خدمات !! تان را از مردم دریافت دارید .

و اما در اخیر باید نوشت :

آقای بغلانی !

هرگاه جناب شما و یا افراد دیگری از مقامات حزبی و دولتی تان که در درجه بالاتری از شما قرار داشتند و یا کسان دیگری که بیشتر از شما سواد سیاسی داشته و چرند نویسند ، بخواهند از کارنامه حزب تان از همان آغاز تا اکنون و 14 سال حاکمیت جنایتکارانه و خایینانه آن به دفاع برخیزند ، این گز و این میدان . در غیر آن شما خود معترف هستید که مرده اید و با این بحث ها می خواهید لاشه گندیده و متعفن تان را به وسیله من نوعی دفن نمایید ، با عرض معذرت من را معذور دارید چه کارهای لازم تری در مقایسه با دفن لاشه متعفن شما در پیش است ، شما همان قدر در فضای آزاد بمانید که یا به وسیله انبازان تان دریده شوید و یا بپوسید . این عاقبت تمام جنایت کاران و خایینان است ، که شما را هم از آن گریزی نیست .